

## ترکیبات زبانی مرتبط باخشم و خروش در دیوان چند تن از شاعران مشروطه و تحلیل اجتماعی آن (ص ۲۶۵ - ۲۴۹)

عبدالرضا سیف<sup>۱</sup>، فهیمه اسدی (نویسنده مسئول)<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۱۱/۳

تاریخ پذیرش قطعی: ۹۱/۳/۲۰

### چکیده

خشم و خروش، ویژگی اصلی شعر مشروطه است، که شعرا صبغه‌ای از حماسه میبخشد، در این مقاله به بررسی شعر مشروطه با تمرکز بر اشعار ایرج، از این منظر پرداخته شده و این هدف از راه ترکیبات زبانی تحقق یافته است. دلایل اجتماعی حضور یا عدم حضور این ویژگی نیز بیان شده. نخستین نوآوریها و تغییرات اساسی در شکل و قالب شعر فارسی از دوره مشروطیت آغاز میگردد و این دوره را میتوان مقدمه تاریخی شعر نو به حساب آورد.

### کلمات کلیدی

ایرج میرزا، طبقه اجتماعی، اقتصاد، خشم و خروش، ترکیبات زبانی، ساختار در شعر

۱. استاد دانشگاه تهران

۲. دانشجوی دکتری ادبیات فارسی دانشگاه تهران [asadiasadi97@gmail.com](mailto:asadiasadi97@gmail.com)

## ۱- مقدمه

اگرچه دورهٔ مشروطه، فاصلهٔ زمانی کوتاهی را در بر میگیرد؛ یکی از مهمترین ادوار ادب فارسی محسوب میشود و اهمیتش تابدان حداست که ادب فارسی را به دو دورهٔ پیش و پس از مشروطه میتوان تقسیم کرد و آن اهمیت، به سبب تحولی است که عرصهٔ نثر و حوزهٔ شعر، هر دو را شامل میشود. نخستین نوآوریها و تغییرات اساسی در شکل و قالب شعر فارسی از این دوره آغاز میگردد و این دوره را میتوان مقدمهٔ تاریخی «شعرنو» به شمار آورد. دورهٔ مشروطه، فاصلهٔ زمانی سالهای ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۴ هجری شمسی است. تعلق شاعران بزرگی مانند ایرج میرزا و ملک الشعرا بهار به این دوره، حاکی از اهمیت آن است. با توجه به اینکه: «شعر گره‌خوردگی عاطفه و تخیل است که در زبانی آهنگین شکل میگیرد.» (ادوار شعر، شفیع کدکنی، ص ۱۱) شعر دارای پنج عنصر عاطفه، تخیل، زبان، آهنگ و شکل است، از عناصر فوق، عنصر زبان و از عنصر زبان، ترکیبات وصفی و اضافی نو بررسی شده است. به این ترتیب که نخست، «ترکیبات وصفی و اضافی نو» «کل» دیوان‌های «ایرج، عارف، عشقی و فرخی» را به عنوان یک عنصر «ساختاری» در شعر این شاعران، استخراج کرده و سپس ترکیبات مرتبط با خشم و خروش را در مقایسه با کل ترکیبات آن دیوانها سنجیده و آنگاه نتیجه را بصورت درصد، بیان کرده ام؛ سپس این ترکیبها را با ترکیبهای گروه مقابل معنای خود، یعنی ترکیبات غنایی مقایسه کرده و از این راه میزان تمرکز هر شاعر را بر خشم و نبرد یا عشق و غنا نشان داده‌ام. در واقع این ترکیبات را «نشانهٔ» خشم یا غنا در این متون در نظر گرفته‌ام. سرانجام ایرج را از این منظر با چهار شاعر دیگر مقایسه کرده، نتیجه را در جدول مجزا باز نمودم و این آمارها را در نهایت، مبنای تحلیلهای اجتماعی قرار دادم.

۲-۱ ایرج میرزا: ملقب به «جلال الممالک» که در چند جای دیوان «جلال» تخلص کرده؛ در سال (۱۲۵۱ ه.ش.) در تبریز زاده شد. او فرزند «غلامحسین میرزای قاجار» متخلص به «بهجت» است و نوهٔ «ملک ایرج» متخلص به «انصاف» بن فتحعلی شاه. (از صبا تانیم، آراین پور، ۷۲) «پروفیسورن. مار، خاورشناس روسی اورامردی لاغراندام، سیه چرده و متوسط القامه میخواند» (برکران بیکران، صبور، ص ۱۰۸) و وحید دستگردی هم او را «از گروه شاعران مقلین خوانده است.» (شرح احوال ایرج، دهباشی، ص ۲۹) ملک الشعرا بهار، به او سعدی نو لقب میدهد «سعدی نو بود و چون سعدی به دهر/شعر نو آورد ایرج میرزا»

۱. «گوید جای «جلال» خالی و آنگاه/ لذت آن بوسه را به من بپرانند» (ایرج، دیوان، ص ۱۷۶)

(دیوان، بهار ۱۱۱۲) یا «بی تو رندی و نظربازی مرد/استی سعدی شیرازی مرد» (همان/۸۶۹)

او شاعری خوش قریحه، طنز، فاضل و ادیب است: «من چو براسب سخن دانی سوار آیم بود/همرکابم فرخی و همعنانم عنصری» (دیوان، ایرج، ص ۲۰۵) <sup>۱</sup> چنانکه در دیوان اشاره کرده، عالم به پنج زبان است؛ به علاوه، به ادب فارسی و عربی مسلط است و خطی نیکو دارد. <sup>۲</sup> به سفرهای داخلی و خارجی بسیار هم رفته است، از جمله در سال ۱۳۱۸ ه.ق. به همراه قوام السلطنه (احمد قوام، نخست وزیر ایران، ۱۲۴۹ - ۱۳۳۴) به اروپا رفته است. از اشاراتی که در دیوانش مکرر است، به شاهزادگی خود مفتخر است: «تسب از دوده قاجار برم مییاید/فکر خوشرویی از دوده قاجار کنم/ حضرت والا گویند و نویسند مرا/حفظ این مرتبه باید که بسیار کنم/من از ابناء ملوکم نتوانم که سلوک/با پسر مشدی ولگرد و لنگار کنم» (دیوان، ایرج، ص ۳۸) سرانجام چهارماه پس از سقوط سلسله قاجار، در سال (۱۳۰۴ هـ ش برابر با ۱۳۴۴ ق) به عارضه سکت درگذشت.

## ۲- طبقه اجتماعی ایرج میرزا

«ماک ایور (Robert Morrison maciver)، کهنترین طبقه اجتماعی را طبقه بندی دو تایی میداند. مارکس Marx با تقسیم هر جامعه به طبقه ثروتمند و طبقه رنجبر از همین روش پیروی کرده است.» (ساموئل کینگ، جامعه شناسی، ۳۷۵) در ایران به علل و عوامل متعدد «بازرگانی و تجارت» رونق نداشته است، بنابراین طبقه متوسط ثروتمند (بورژوا)، هرگز به معنای واقعی شکل نگرفته است و خواص جامعه، محدود به حکام و وابستگان به آنان بودند. خیل بیشمار شاهزادگان و خویشاوندان شاه هم که به عنوان والی، فرمانروایی ولایات

۱. الا موت بیاع فاشتریه/ فهذا العیش ما لا خیر فیه (ص ۷۵) یک نفر تو بهتر زمقامات حمیدی/ یک نظم تو خوشتر زغزل های سنایی/ این بیت زصدر الشعرا پدر خویش/ ارم به مدیح تو در این جامه گوایی/ بر حاشیه مائده فضل تو باشد/ کشکول گدایی به کف شیخ بهایی/ فخرالشعرا خواندی در عید عزیزم/ دیدی چو مرا داعیه مدح سراپی/ چون وعده مهدی خان عمر تو مطول/ چون آرزویم دولت تو باد بقایی/ استاد منوچهری خوش گفت بدین وزن/ ای ترک من امروز نگوئی به کجایی؟ (دی.ان، ص ۵۸) نخواندی این که گفت ابن قلاص/ الا سار الیلال فصار بدرأ (ص ۴۳) گر بر اطلال و دمن گریه کنند/ احظل و اعشی و حسان و حسن (ص ۴۲) نوحه سرایم بر او چنانچه بر اطلال/ نوحه سرایی نماید اعشی باهل/ هر سو گردم ایبا منازل سلمی/ گویم و گریم چنانکه آرم وابل (ص ۳۳) دولت ایران زفر کلک او و تیغ او/ زود یابد آرزویی را که در دل داشت دیر (ص ۲۷) سموم قهرش سم یذوق الکفار/ نسیم مهرش عین مزاجها کافور (ایرج، دیوان، ص ۲۵)

۲. «گرچه درینج زبان افصح ناسم داند/ به علی من کرتم شیوه گفتار کنم» (دیوان ایرج، ص ۳۸) یا «عالم پنج زبان، صاحب خط، مالک ریط/ جامع این همه اوصاف شدن آسان نیست» (دیوان ایرج، ص ۱۷۰)

۳. «به خط وشعریه هر کس غرامتی برسد/ از این سپس همه تاوان اوبه گردن من/ دهم به پارسی و تازی امتحان که بسی/ کشیده ام پی تحصیل این دورنج و محن» (دیوان ایرج، ص ۴۱)

مختلف را به عهده می‌گرفتند، از جمله اقبشار طبقهٔ خواص هستند «بر آن دو طایفهٔ شاهزادگان و سادات عظام، باید خوانین قاجار را هم افزود، اینان، هر روز زاد و ولد می‌کنند، واضح است مخارج عیال و اطفال آنها از کجاست.» (اندیشهٔ ترقی و حکومت قانون، آدمیت، ص ۲۹) ایرج یکی از شاهزادگان قاجار و درگروه خواص و وظیفه خور دربار بوده است: «مرما منصب وادرار است از دولت ومن / بایدم قطع یدازمنصب وادرار کنم» (دیوان، ایرج، ص ۳۸) یا اینکه «در ۱۹ سالگی سرودن قصاید اعیاد از سوی مظفرالدین میرزا به او واگذار شد. امین الدوله او را منشی مخصوص خودگردانید. پس از مدح میرزا علی اصغرخان امین السلطان اتابک ماهی ده تومان از درآمد دولت مقرری می‌گرفت»<sup>۱</sup> (از صبا تا نیما، آرین پور، ص ۴۹۳) پس، او جزء طبقهٔ اقلیت نسبتاً ثروتمند جامعه است و از این نظر با شاعران دیگر مشروطه متفاوت است.

۲-۱- جهان بینی ایرج: آرای دکارت، نیوتن و داروین، در رواج دانش نو و اعتقاد به علوم طبیعی در این دوره بسیار مؤثر بود. «کنت دو گبینو»، «امیل برونه» و «ملالاله زارهمدانی» کتاب «گفتار در روش به کاربردن عقل» دکارت را تحت عنوان «کتاب دیاکرت» یا «حکمت ناصریه» در سال ۱۲۷۹ ه.ق. به فارسی ترجمه کردند. آرای «نیوتن» به وسیلهٔ «اعتضادالسلطنه» تحت عنوان «فلک السعاده» به فارسی ترجمه شد (ایرج میرزا قصیده‌ای در مدح اعتضادالسلطنه وزیر معارف دارد: دیوان، ایرج، ص ۱۰) کتاب «اصل انواع بنابر انتخاب طبیعی» داروین به نام «جانورنامه» به وسیلهٔ «میرزاتقی خان انصاری کاشی» طبیب و معلم دارالفنون، به سال ۱۲۷۸ ه.ق. به فارسی ترجمه شد. تأثیر عقاید دکارت و قوانین فیزیکی نیوتن و اصول طبیعی داروین خیره کننده است.

چون دوره مشروطه دورهٔ گذار است و جامعه در وضعیت بحرانی قرار دارد، در جهان‌بینی‌ها تناقض هست و این خصلت چنین دورانی است؛ دورانی که در جهان‌بینی مسلط جامعه بر اثر عوامل مختلف شکست وارد آمده و در اعتقاد عمومی نسبت به آن عقاید، شک و حاصل شده است؛ ادامهٔ بحران، شک در فرهنگ کهنه را بیشتر می‌کند و از سوی دیگر چون جامعه دستخوش دگرگونی طبقاتی است و طبقهٔ در حال رشد جدید هم چون هنوز به مرحلهٔ کمال و استقلال نرسیده، از قدرت کافی برای نشر فرهنگ خود برخوردار نیست و از

۱. این اتا بک مدتها صدر اعظم ایران بود، صدارت ناصرالدین شاه را در هنگام ترورش او بر عهده داشت، پس از مرگ او به درخواست واصرار آزادخواهان مظفرالدین شاه او را از صدارت عزل کرد و او از ایران خارج شد، سرانجام هنگام دشمنی محمد علی‌شاه با آزادخواهان دوباره او را که شدیداً وابسته به روس بود به ایران فراخواند تا به پایمردی او دست به سرکوب مشروطه خواهان بزند اما گرفتار غضب و خشم مردم گردید و به دست عباس آقا صرف تبریز ی هنگام خروج از مجلس ترور شد. عامل بسیاری قرض های دربار از بانک های روس وانگلیس و فساد مالی واداری دربار قاجار او بود و به شدت مورد خشم مردم. چنین موجودی ممدوح برخی شاعران از جمله ایرج و بهار بوده است.

اینجاست که اجزای هر دو جهانبینی نو و کهن در ذهن افراد جامعه حضور دارد. به همین دلیل است که در دیوان ایرج، به عنوان نمونه، هم مدح و منقبت امامان وجود دارد و هم نقد سنتهای دینی.

**۲-۲- پایگاه اقتصادی ایرج:** در بررسیهای جامعه شناسانه، اقتصاد «یکی از طرق متعددی است که انسان برای کسب درآمد پیش میگیرد؛ یکی کار میکند و یکی زور میگوید و دیگری از امتیازات ویژه برخوردار میشود.» (فلسفه و علوم انسانی، گلدمن، ۱۰۶) در جامعه‌ای که یکی از مشکلات مهم و اساسی آن، اقتصاد است و بیش از نود درصد مردم آن، به قول خود ایرج گرفتار معاش هستند؛<sup>۱</sup> سخن گفتن از رفاه اقتصادی نسبی است. به این معنی که ممکن است، شاعری چون ایرج در مواضعی از اشعارش از فقر و تنگدستی نالیده باشد، اما بی تردید، فقرا و با فقرا کثرت مردم؛ ی عنی طبقه اجتماعی مقابل، یکسان نیست چنانکه ایرج از قول بهار، در پاسخ شعری که از او در مجله، چاپ شده گفته است: «اسم نان بردم و گفتم تو [بهار] که نان دگران / همچونانی که خورد حضرت والا [ایرج] انشود» (دیوان ایرج، ص ۱۱۶) لزوماً بر خورداری ایرج، از ثروت اجتماع بسیار بیشتر از طبقه اکثریت بوده است و آنقدر بوده که با قوام به سفر پرهزینه فرنگ برود. قرائن متعدد در دیوان ایرج از تجملگرایی او حکایت دارد «نه زور سود داد و نه زاری علاج کرد / آری ز راست زر گره از کار باز کن» (دیوان، ایرج ص ۷۱)<sup>۲</sup>.

### ۳- خشم و خروش

این بخش در پی یافتن پاسخ به سؤالات زیر است؛ آیا خشم و خروش حاکم بر دیوانهای اشعار شعرای مشروطه، متأثر از طبقه اجتماعی این شاعران است؟ آیا شعر همه شاعران دارای چنین خشم و خروشی است؟ آیا روح اعتراض، در جامعه وقت وجود داشته و آیا چنین روحی بر ادبیات هم سایه افکنده است؟ خشم و خروش و اعتراض صریح و آشکار در شعر این دوره چه ارتباطی با جهانبینی و آرمانخواهی شاعران دارد؟ اصولاً در ادوار پیشین ادب در ایران اعتراض صریح و همراه با پرخاش وجود ندارد بلکه همواره زبان، کنایه آمیز و ابهام دار بوده است؛ این ویژگی عصر مشروطه، برخاسته از کدام عامل طبقاتی است؟

۱. «تهی دستان گرفتار معاشند، برای شام ندر تلاشند / از آن گویند گاهی لفظ قانون / که حرف آخر قانون بود نون (ص ۱۲۱)»

۲. «... فرش ها داشتم همه زر تار / مبل ها داشتم همه زرین / میز ها خوب و پرده ها مرغوب / حوضم از سنگ و آینه سنگین / دف و نی بی حساب در تالار / خم می بی عدد به شیب زمین / جامه های دیم خز و سنجاب / جام های میم همه سبزمین / اسب ها در طولیه ام بسته / همه را پای بند و رشمه وزین / در قشنگی کتابخانه من / شده همچون نگار خانه چین / طبخ مازندرانی و رشتی / سفره ام را نموده عطر آگین / چشم از خواب ناز نگشودم / جز به روی بتی چو حور العین...» (دیوان ایرج، ص ۲۰۱)

خشم و خروش که صریح‌ترین تجلی اعتراض است،<sup>۱</sup> از نظر اجتماعی، دارای دلایل متعددی است که یکی از آنها تغییر در سطح آگاهی مردم وقت است؛ دلیل دیگر اوضاع نامساعد کشور، در آن مقطع تاریخی از چشم‌اندازهای مختلف است؛ نخست از منظر اقتصادی که ملموس‌ترین بخش برای مردم است. (ایدئولوژی مشروطیت، آدمیت، ۲۱)<sup>۲</sup> اوضاع سیاسی، بهتر از وضع اقتصادی نبود، ظلم و جورشاه و وزیر و حاکم و والی بیداد میکرد. در اثر شکستهای پیاپی از بیگانگان بخشهایی از کشورمان از پیکره میهن جدا شده و غرور ملی ایرانیان جریحه دار شده بود. از منظر اخلاقی، جامعه گرفتار انحطاط شدید بود و ناامنی و بی‌توجهی به معیارهای اخلاقی، گریبانگیر جامعه بود؛ به طوریکه نویسنده انگلیسی به نام «رابرت گرانث واتسن» در کتاب «تاریخ قاجار از ابتدای قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸» از این اوضاع یاد میکند. (تاریخ قاجار، رابرت واتسن، ۲۰)

موارد فوق، میل به دگرگونی و تحول را از آرزوها و آمال مردم میساخت و سبب میشد که روح اعتراض، عمده‌ترین روح حاکم بر دوران به شمار آید. اعتراض به اشکال مختلف تجلی می‌یافت؛ ترور، شدیدترین جلوه این اعتراض بود. حاکمان برای حفظ وضع موجود و مردم برای آرمانهای انقلابی خود. ترور، انقلاب خونین و کودتا خلاصه بخشی از تاریخ مشروطه است. قتل «میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، ملک‌المتکلمین پدرمهدی ملک‌زاده، سیدجمال واعظ پدرجمالزاده و سیدبهبهانی» از رهبران شکلگیری مشروطیت مواردی از ترورهای آزادیخواهان است. «یک پیشامد دلسوزی در آغاز ولیعهدی محمدعلی میرزا کشته شدن میرزا آقاخان و حاجی شیخ احمد روحی و حاجی میرزا حسن خان خبیرالملک بود که هر سه رای کجا در تبریز کشتند.» (تاریخ مشروطه، کسروی، ۱۵۶) ترور ناصرالدین شاه، سوء قصد نافرجام علیه محمدعلی شاه در دوشان‌تپه، ترور اتابک (امین السلطان) و شجاع نظام از موارد ترور وابستگان به دربار است. نارضایتی عمومی و طغیان و خروش آرمانخواهان‌ای که در آن عهد وجود داشت، بر عرصه شعر این دوره هم سایه افکنده است. نکته‌ای که در ارتباط با خشم و خروش آن دوران شایان ذکر است، ارتباط آن با صراحت لهجه است که عامل غایب سخنوری در اغلب ادوار ادبیات فارسی است. فقدان کاربرد کنایه و ایهام و مجاز و یاتمایل و فابل و پند و اندرز در اشعار آن دسته شاعران که شعرشان دارای ویژگی خشم و خروش است؛ از جایگزینی عنصری بلاغی با عنصر دیگر نشان دارد. در این ویژگی ساختاری هم می‌بینیم با اینکه جامعه کنایه و ایهام و مجاز و ... از پیکر زبان خلع

۱. نمونه دیگر تجلی اعتراض بهره‌گیری از طنز است که به استعداد طنزهای گوینده مربوط است و کاربرد آن، متغیری از ویژگی فردی آفرینشگر محسوب می‌شود.

۲. بیشتر به اشعار ایرج درباره «نان» اشاره شد: «از آن گویند گاهی لفظ قانون / که حرف آخر قانون بود نون» (۱۲۱)

میشود، جامعه زیبا و برازنده دیگر جایگزین آن نمیشود و از این جاست که شعر این دوره، عریان به نظر میرسد و غالباً منتقدین آنرا شعارگونه و نظم توصیف میکنند و این خصوصیت در ارتباط با مسأله جهان بینی شاعران توجیه پذیر مینماید، در این زمان برخی شاعران چون عارف بیشتر مشغول تخریب جهانبینی پیشین خود بودند، بدون اینکه به جایگزینی جهان بینی نو بپردازند. گفتنی است شاعری مانند عشقی که دارای جهانبینی نوی نسبتاً عمیقتری است، بیشتر عناصر زیبایی شناسی نو هم به شعرش وارد کرده و کسی نمیتواند شعر او را به عنوان شعر شاعری و عریان ارزیابی کند و هر مخاطبی جنبه‌های نوگرایانه اشعار او را درک میکند و لو اینکه تاکنون به دقت آن جنبه‌ها مورد ارزیابی قرار نگرفته باشد؛ اما شعر شاعرانی مانند عارف یا نسیم بیشتر به عریانی متهمند. بهار هم که در بند همان تمثیل و پند و اندرز و کنایه و ایهام سابق است و عملاً در هیچ حوزه ای چه بلاغی و چه انواع ادبی و چه خیال، دخل و تصرف قابل توجهی انجام نداده است؛ از خشم و خروش و صراحت هم در شعر او اثری نیست.

**۳-۱ دلایل اجتماعی حضور خشم در اشعار:** خشم تجلی اعتراض و اعتراض حاکی از عدم تطابق آمال و آرزوها با وضع موجود است و حاصل آن حرکت به سوی وضع مطلوب است و جامعه را در وضعیتی پویا قرار میدهد. «آرمانهای ملی و ایدئولوژیها هستند که نیروی تحرک دارند و جامعه‌ها را تکان میدهند.» (اندیشه‌های میرزا آقاخان، آدمیت، ص ۸۷) در این دوره آرمان بسیاری از مردم ترقی بود: «چه هر جای آمد ترقی پدید / بد از سایه اعتراض شدید/ خردمند از این گفته شادان شود/ که گیتی بدین گونه بادان شود» (همان، ص ۲۳۱) «آرمانها همیشه حالت مطلوب دارند و با واقعتهای اجتماعی در تعارضند.» (جامعه شناسی ادبیات، گلدمن، پوینده، ۲۰۲)

یک دلیل دیگر حضور یا عدم حضور خشم و خروش در شعر شاعران این دوره به هنرپذیران مربوط است؛ «اهمیت گروههای هنرپذیران در تاریخ هنر چنان است که به قول هاووزر (HAUSER) باید اختلافات سبکها و سایر تحولات هنری را بیشتر در وضع این گروهها جست تا در ملیت هنرمندان یا سنن مراکز هنری.» (جامعه شناسی هنر، آریان پور، ص ۱۷۲) به این ترتیب که در اثر تحولات ذهنی و اجتماعی در این دوره، مخاطب ادبیات، یعنی همان قشر هنرپذیران، «از گروه خواص، به گروه عوام» تغییر یافت و بدیهی است اثری که برای مردم به وجود میآید، باید منعکس کننده دردها و مطالبات عمومی آنان باشد. بنابراین آثار و اشعار هنرمندان و شاعرانی که خود قربانی ظلم و جور حکام واقع شده

بودند، بیشتر تجلیگاه اعتراض و خشم باشد. چنانکه شلر می‌گوید؛<sup>۱</sup> اصولاً هنر عوام یا نزدیک به عوام، تجلیگاه مبارزهٔ پایان‌ناپذیر آنان در برابر خواص است و این مبارزه در ادواری مانند دورهٔ مورد بحث ما تجلی آشکارتری دارد؛ از آن جا که در چنین دورانی جابجایی طبقات در جریان است؛ طبقهٔ نو که در مرحلهٔ بالندگی قرار دارد، به جای طبقهٔ کهنه که رو به اضمحلال و در حال انحطاط است، در حال جایگزینی است. در چنین شرایطی طبقهٔ نوخاسته به جهت نیازی که به نیروی عوام دارد با آنان متحد می‌شود و لذا هنر و ادبیات عوام فرصت بروز مییابد و در این فرصت آن تقابل و مبارزهٔ پایان‌ناپذیر که به حسب شرایط به صورتهای مختلف بروز میکند، به شکل خشم و خروش تجلی مییابد و ما این نمود را در ادبیات این دوران مشاهده می‌کنیم.

بر اساس تقسیم بندی شلر، اصولاً هنر مربوط به عوام دارای خاصیت پویایی است و معتقد به ثبوت و انجماد نیست؛ یعنی تغییر طلب است. پس هرچه هنری مردمی تر باشد؛ این آرمانخواهی و تغییر طلبی میل به ساخت آفرینی، بیشتر می‌شود. البته چون طبقهٔ جدید در مراحل ابتدایی تکوین خود قرار دارد و در حال نضج است، قدرت کافی، برای رویارویی با طبقهٔ مقتدر حاکم ندارد، بنابراین به مبارزه‌ای نابرابر تن میدهد و برای رسیدن به آرمانهای خود به انواع از جان گذشتگی می‌پردازد. این یکی دیگر از دلایلی است که خشم و خروش و دعوت به مرگ و خون و شهادت مضمون مکرر و ویژگی مشترک تمام دیوانه‌هایی است که در دورهٔ مشروطه سروده شده‌اند و گوینده و مخاطب مردمی داشته‌اند و به درجات، از برخی عناصر جهانی‌بینی نو و نقد سنتها برخوردار بوده‌اند.

مبارزه در جایی معنی مییابد که اعتقاد به تغییر و دگرگونی بر پایهٔ قوانین علی و معلولی وجود داشته باشد و این اعتقاد به طبقهٔ اکثریت متعلق است. طبقه‌ای که به «شدن» معتقد است و برای آن دست به اقدام عملی و «مبارزه» می‌زند. بر اساس نظریهٔ «شلر» عامه، به فلسفهٔ «عملگرا» یعنی همان پراگماتیسم معتقدند و برای حل مشکلات هستی، اقدام عملی را لازم می‌شمرند و این «مبارزه» بخشی از آن «الزام به اقدام عملی» است.

۱. بر اساس طبقه بندی شلر، جهان بینی طبقهٔ پایین دارای ویژگی های زیر است: ۱- پیش گرایی (توجه به آینده) ۲- تأکید بر شدن (تغییر طلبی) ۳- تصور علی دربارهٔ جهان (جهان بر اساس قوانین علیت دگرگون می شود) ۴- واقع گرایی (جهان واقعیتی مسلم است) (realism) ۵- ماده گرایی ۶- تجربه گرایی (empiricism) ۷- مصلحت گرایی ( فکر وسیلهٔ حل مشکلات عملی است) (pragmatism) ۸- خوش بینی به آینده ۹- تفکر دینامیک ۱۰- جستجوی تناقضات هستی ۱۱- تأکید بر نفوذ محیط (آریان پور، ص ۴۹)



۳-۲- **خشم و خروش در دیوان ایرج:** در دامنه ترکیبات شعر ایرج، سی و پنج ترکیب انقلابی - حماسی وجود دارد که معادل ۲/۱ درصد کل ترکیبات (۱۶۴۳) اوست. در حالیکه ترکیبات محتوی مفهوم غنایی «۲۶۲» ترکیب است که معادل ۱۵/۹۴ درصد از کل ترکیبات (۱۶۴۳) اوست.

معارضانه در اشعار ایرج	ترکیبات عاشقانه در اشعار ایرج
تیغ مملکت گیری، گرگ خونخوار هزاران یوسف، تیغ آبدار، تن معاند، گرز آهنین، دیده بدخواه، جان عدو، جنگجوی ترک سلحشور، مادر خونین جگر، فرازنده لوابی، اسفندیار رویین تن، قوی بازو، نعش اکبر در خون تپیده، پیاده‌های سپاهی، جهاد اکبر، وزیر جنگ ملک جم تیغ شرربار، شیر قوی پنجه، اعدای ملک، بچه ژاندارم، قشون ولهلم، بازوی توانا، جوان دلیر، دل جنگی، مردم، دست انقلاب، شمر بی دین، بی اسلحه، مرد سپاهی، مرد سلحشور، انقلاب ادبی، هر لشکری شاه دوست، شیر نر، جوان پهلوان، سر بی تن، نشان بیرق ایران،	زلف پریشان دراز، طره فرخورده کوتاه، زلف مشک فام، یار با وفای من، ساده دل، زلف سمن بار، لعل شکرخند، عروسی ماه رخسار، ساقی سیم بر، آه عاشق، حسرت آهو روشن، شیفته دل، بچه حوری و غلمان، دل حزین رخ خوب یار من، رخ خوب آفرین، دل یار دل نشین، تاریخ های همجو لب شیرین، صف مه رویان، مشک تر، آشیان مرغ دل بی نوای ماه عاشق درست، ترک ختایی، یارجانی، دل محنت چشیده، روی نکو قمر طلعت فرشته نهاد، دلشاد، روی نکو، لبهای قشنگ خوشگل، خوبو نگاری، قمر طلعت، گل رخ، وفای گل رخ، گل سرخ، گل خوشبو، منظر زیبا، گل روی نگار باوفا، پروانه عاشق منش، دو چشم چون ستاره نوربار، شاعر پسند کودک، دل نازک، عاشق بی خرد ناهنجار، دلگرم، دل آغشته به خون، خوش دل، من دل باخته، زیبا پسر... چو قرص قمر، زیبا پسر، دو قرص مهر و ماه، بتی چو حورالعین، خادم مه وشی، روی و خوی هر دونکو، تعیش دیرین، سیه چرده، شیرین لب، تنگ دهان، موی میان، دل سیاه، بددلی، خوش حرکات، شکر لب، لب عاشق بی دل، هوس بد، موی مشکین، دو موی سیاه، نخل بلند، گیسوان زرین، کلید محبس دلهای مستمندین، شوخ پسر، لب لعل، روی چو ماه نخب، عارض تر، رخ همچو قمرت، سر زلف دلآرای زلف سیه، دو چشم سیه، خال لب لعل، دورخ چون سرخ گل، دولب شکر بار، دل زار، جفت سبیل، سراین پاره دل، نرگس شهلا، موی سیه، روی سفید، گلناری گلنار، بت عیار، سیه چشم، چشم سیاه، خم آن زلف دوتا، چشم سیاه، حسن عجبی، حسن خداداد، شیرین حرکات، خوش لب، خوش دهن، وصل رخ دوست، در د دل عاشقان، لعل جانان، رخ صاف بتان، آفت جان کسان، عشق بتان، بت بسیار نازکن، پا از گلیم خویش فزونتر دراز کن، خط مشکین، ترک ناز کن، ترک نازکن، چشم نکو، دل پاکیزه تر از جامه شیخ نمازکن، طفلی چو تو بر دایه نازکن،

هوای روی بتان، سودای آن زلف چو زنجیر، آغوش جانان، نشان نرگس مخمور، نسرين تن، سروقدان، دختران ماه غبغب، خواهر بی معجرش، بی وفائیهای شیرین، یار دمساز، جان شیرین، ماه رخسار، یار زیبا، ماه تابان، شکر دهن، شیرین شمایل، غم دوست، بچه خوشگلها، بتی شیرین و شنگول، عشق خد خوب، قد موزون، بهشتی حور دختران ماه غبغب، تازه گل آتشمشک بوی، روی تر، ماه رخ، طلبکار هم آغوشی، شکل مه یک شبه، رخ تابنده تراز آفتاب، هوسهای فزون از شمار، مهین دختر خالوی ماه، رخ شاداب، طرفه غزالی، روی نکو، غنچه سرخ چمن فرهی، خال دلآرای رخ کاینات، بوسه شیرین، غصه هم چشمی آهو، روی چو گل، نوش لبی، می نوش، شهد زیاد، آن پسر حورزاد، لب لعل، زهره طناز، موی نرم، رخ فرخ، طرفه دلی، سرو سیمای فرح زای من، فرح افزا سرو سیمای من، بینی همچو قلم چینی، کف نرم، کفل چاق، شکم بی شکن صاف، سینه صاف تر از آیینه، آهوبره، گل خوب، خوب رخ، کف سیمین، موش گرفتار در آغوش تو، شکم صاف، سینه سیمین، لب شیرین، چهره خندان، خوب رخ، لب گلنار، منع بتان، آتش مهربابد افروخته، مرغ رمیده، قد چون سلسله، دل عاشق، عاشق بیچاره، دختر بکر، حسن بلاعشق، لب لعل، لذت بسیار، رخ روشن، نایب هم قد تو، خوب رخان، سیم رخ، سیم ساق لعل لب، چشمه چشم زلال، خادمه بوالهوس، نغمه جان پرور رامش گران، مصنوع ظریف، روی بهشتی، سینه سیمین، دخترک باجمال، تار دو گیسو، دل روشن، غمزه خوبان، لاله عذار، چشم سیاه، سر زلف و بناگوش چو ماه، شوخ پسر، کشتن عاشق شربت شیرین، دل افسره، شعله چشمان شرربارشان، دل پر بار، تن همچون بلور، عشق خوبان، ناز خوبان، گوشه دهلیز دل، نازهای رنگ رنگ جور جور، نازهای سرخ و پرتاووسی و سبز و بخور، نازهای ناشی از عقل و جنون، ناز آلوده به عطراشتیاق، ناز قاطی گشته بابوی فراق، ناز قدری زبر، ناز پر لطیف، ناز روی میز، ناز توی کیف، ناز سوسن عنبر، ناز قصیل، ناز باید چیدنش پایین در، ناز باید هشتتنش بالای سر، ناز کار خوب رویان وطن، ناز بت رویان تفلیس و وین، هرگونه ناز زبر و صاف، من بیدل، بوسه بی سوسه، نازک بدن، راه عشق گلرخان، نوش لب، تاز عاشق، رفیق دختر همسایه، لعل لب، عاشق دلسوخته، نوگل، گل رعنايي، عاشق

معشوقه پرست، نیکی خاص، عاشق بی چاره، خو بروی، دهن ملیح، دل خوش، چهره خوب خود، روی چو گل، طفلک شیرین زبان، رخی سپید و سرخ، دو چشم برق زن

چنانکه در جدول فوق دیده میشود، دو دسته ترکیبات مقابل در شعر ایرج، اختلاف اساسی دارد و غلبه با ترکیبات غنایی است. علاقه او به «غنا» در شخصیت و روحیه او هم ریشه دارد: «مدفن عشق جهان است اینجا/ یک جهان عشق نهان است اینجا» (دیوان ایرج، ص ۱۵۲) البته در شعر عارف و فرخی هم غنا و تغزل بخش مهمی از اشعار را به خود اختصاص میدهد، اما نسبت آن اشعار به گروه اشعار سیاسی-انقلابی، تقریباً مساوی است، در حالیکه در دیوان ایرج، آشکارا غلبه با عناصر غنایی است. این مورد با منش طبقاتی ایرج همخوانی دارد و از تعافل از روی مصلحت حاکی است. ایرج چنان خود را به اشعار غنایی سرگرم ساخته که گویی هیچ اتفاقی در نیای اطراف او رخ نداده است. چنانکه در ترکیبات فوق مشاهده میکنیم، ایرج در جامعه یک پارچه غرق در اعتراض وقت، مشغول سرودن اشعار غنایی و عاشقانه و شاد بود و بخشی از بهترین و زیباترین اشعارش در همین نوع است، اشعاری مانند زهره و منوچهر که شاهکار او در قالب مثنوی است. در این باره گفته شده روحیه نهیلیسم او، او را از مهمترین رخدادهای عصر دور نگه داشته است: «روحیه نهیلیسم ایرج او را به کناره گیری از مهمترین حادثه روزگار خویش وامیدارد» (شرح آثار ایرج، باشی، ۳۳۶) چنانکه انگلس میگوید: «کیش لذت وسیله گریز افراد مرفه و درعین حال آگاهی بود که نه با وضع موجود نبرد میکردند نه بدان تسلیم میشدند و نه آن را تحمل میکردند» (بررسیها درباره جهان بینی، طبری، ۲۹۷).

ایرج در زمره طبقه خواص قرار دارد. بطور کلی جهان بینی خواص دارای ویژگیهای کاملاً متفاوت با طبقه عوام است؛ خواص به دلیل بی نیازی از کار عملی از «واقعیت» دور میشوند و ساکن کاخ خیال میگرددند، آنان از سرتفنن به کارهای نظری میپردازند و به جای پرداختن به «مای اجتماعی» که برگرفته از «واقعیت جامعه» است به «من فردی» و در قالب اشعار غنایی میپردازند.

این «واقع گریزی» که در مورد ایرج سبب میشود خود را سرگرم سرودن اشعار غنایی کند؛ دلایل طبقاتی هم دارد. هر طبقه دارای مراحل سیر طبقاتی است به این معنی که یک طبقه جدید از خارج بر جامعه تحمیل نمیشود بلکه جزئی از طبقات پیشین است و از دل آنها خارج میشود. با تحول هر طبقه، دنیای اندیشه و نظر و جهان بینی آن طبقه هم از

مراحل مختلف میگذرد. در ابتدا طبقهٔ نوخاسته در مرحلهٔ تکامل قرار دارد و لذا خوشبین و امیدوار است و چون واقعیت جاری را به سود خود میبیند، واقع بین است و در چنین شرایطی هنر این طبقه دارای رنگ و بوی حماسی و شور و شوق و مبارزه است. در این زمان است که این طبقه برای رسیدن به ظفر نهایی به نیروی عوام نیازمند است و لذا به مقولات موردپسند عوام توجه میکند؛ این مورد هم سبب رشد هنر عوام میشود و هم به واقع بینی که جهان بینی عوام است، بیشتر فرصت تجلی در هنر داده میشود. بنابراین در این مرحله هم هنرمند و هم هنرپذیر، مردمی است و لذا زبان، سلیق و هنر عوام در هنرخواص فرصت بروز مییابد.

پس از این مرحله طبقهٔ نوخاسته تثبیت میشود و از عوام روی برمیتابد. عوام که به اعتماد وعده آن طبقه با آنان همراهی کرده بود، در پی عدم تحقق وعده‌ها از آن طبقه جدا میشود و در این مرحله طبقهٔ تثبیت شده از واقع بینی عوام فاصله میگیرد و به انتقاد آن طبقه هم میپردازد. از این پس مرحله انحطاط و سپس سقوط این طبقه آغاز میگردد. ایرج در طبقه‌ای قرار دارد که در مرحله انحطاط است و لذا از «واقعیت» که برای این طبقه ناخوشایند هست، گریزان است و به جای پرداختن به واقعیت‌های اجتماع به اشعار غنایی که بیانگر من فردی است، میپردازد. به عبارت دیگر، ایرج، در مقطعی از تاریخ قاجار قرار دارد که طبقهٔ اجتماعی مسلط و بارز جامعه که او هم متعلق به همان طبقه است در جریان سیر تاریخی خود، در مرحلهٔ زوال و انحطاط قرار گرفته است و مبارزه برای سقوط آن طبقه را دیر زمانیست که اقشاری از طبقهٔ مقابل آغاز کرده‌اند، لذا در مراحل سیر ضروری طبقاتی، طبقهٔ مقابل در مرحلهٔ بالندگی و رشد قرار دارد و طبقه‌ای که در این مرحله است، الزاماً به واقعیت که موافق حال اوست، خوشبین است و لذا هنر او هم، بر واقعیت منطبق است و خلاق و زنده است و رنگ مبارزه و حماسه دارد چرا که در حال رشد و حرکت به سوی کمال است و حرکت و مبارزه، لازم و ملزوم یکدیگرند و لذا حماسی بودن خصلت چنین هنری است، از اینجاست که شعر عشقی نقطهٔ مقابل شعر ایرج است. طبقهٔ مقابل یعنی همان طبقهٔ ایرج در مرحلهٔ انحطاط قرار دارد و لذا از «واقعیت» گریزان و عاری از مبارزه و حماسه است. در اینجا منظور از حماسه، نوعی از شعراست که انعکاس دهندهٔ «نبرد» برای آفریدن ساخت جدید اجتماعی یا سیاسی است؛ چنان که حماسه‌های ملی هم نبرد قومی را برای آفرینش یا ثبات ملیت رقم میزنند - از این جاست که دیوان ایرج را فاقد مؤلفه‌هایی که در دیوان عشقی و عارف و فرخی و لاهوتی است، می‌یابیم. البته شعر ایرج به تبع شرایط بحرانی جامعهٔ وقت و به اقتضای سیر تحول و دگرگونی سریع طبقات، دستخوش سیر و تحول در محتوا و فرم شده است و اشعار دورهٔ اول و دوم زندگی او همسان نیستند، بعلاوه

در اشعار دوره دوم هم هرچه به سقوط قاجار و اواخر عمر خود نزدیک میشود، تحولات در زبان و ساختار شعرش بیشتر به چشم میخورد و شعرا و به جهت آمیختگی باهنر طبقه عوام، از شور و گرمی و زندگی خاصی برخوردار میگردد، زندگی و شور در این ابیات به وضوح ملموس است: «بگو بشنو ببین بر خیز بنشین/تو هم مثل منی ای جان شیرین» (ص ۸۵) «زار و حزین مویه کنان مو کنان/کرد سر عجز سوی آسمان/کای تو کننده در خیر زجای/برکنم این بارکش از تیره لای» (دیوان ایرج، ۱۴۸) «بود میانشان سر من گیرودار/همچو دو صیاد سر یک شکار/رفره سان چرخ زنان دور خود/شایق جان دادن فی الفور خود» (دیوان ایرج، ص ۱۳۰) هرچند این گرمی «درطنزها و هجویات وی گاه به صراحت و رکاکت می انجامد» (ادبیات معاصر، روزبه/۳۰۱).

۳-۳- مقایسه ایرج با دیگر شاعران از منظر خشم و خروش: در شعر «عارف»، نسبت اشعارغنایی به حماسی تقریباً برابر است؛ یعنی در دیوان عارف، خشم و خروش ۶۸/۱۰٪ و ترکیبات غنایی ۱۰/۴۶ است، بنابراین شعر او همزمان غنایی و حماسی است.

در شعر فرخی یزدی، ترکیبات غنایی ۱۴/۴۲٪ و ترکیبات حماسی ۱۱/۹۵٪ است؛ یعنی در اشعار او، غنا با اختلاف اندک برحماسه غلبه دارد. (رساله تأثیر تحولات سیاسی مشروطه بر شعر شاعران این دوره، اسدی، صص ۲۵۷-۳۰۰) در شعرعشقی، ترکیبات غنایی هفتاد و پنج مورد است؛ یعنی چهار و هفتاد صدم درصد (۴/۷۰٪) و ترکیبات حماسی یکصد و نه عدد است که معادل دوازده ونیم (۱۲/۵٪) درصد است. این ترکیبات در صفحات ۱۷۰الی ۲۰۰ ذکر شده است.

در جدول زیر ترکیبات خشمآگین شعرا ایرج میرزا، در کنار همین گروه از ترکیبات شاعران دیگرآمده است و اختلاف آن با دیگر اشعار آشکار است؛ چنانکه میبینیم شعر ایرج کمتر از همه از این ویژگی برخوردار است و شعرعشقی بیش از همه.

دیوان ایرج	ترکیبات مفید خشم و خروش در دیوان عارف	ترکیبات مفیدخشم در دیوان عشقی
تیغ مملکت گیری، گرگ خونخوار هزاران یوسف، تیغ آبدار، تن معاند، گرز آهنین، دیده بدخواه، جان عدو، جنگجوی ترک سلحشور، مادر خونین	دامان انقلاب(۲بار)، مرد انقلاب—، دورانقلاب، شهرانقلاب کن، یک انقلاب خونینی، طرفدارانقلاب، دامان انقلاب، ۲بار)، مرد انقلابی، دور انقلاب، ش—هراقلاب کن، نعره یامرگ یا آزادی،	دیده خونبار، آلت قتاله چشمهای لنین، سرخ گوشت بیرق خون، یک قطعه آتش خونین، خون پلید، دو شیشه سرخ، خون خائنین، تقاضا عیدخون، تیغ و دست خونی دل خونین شده فرش سرخ دریا، بیرقهای سرخ و آبی، عصر تجدد و

جگر، فرازنده لوابی،  
اسفندیار رویین تن،  
قوی بازو، نعلش اکبر  
در خون تپیده، پیاده  
های سپاهی، جهاد  
اکبر، وزیر جنگ ملک  
جم، دست انقلاب،  
شمر بی دین، تیغ  
شرربار، شیر قوی  
پنجه، اعدای ملک،  
بچه ژاندارم، قشون  
ولهلم، بازوی توانا  
جوان دلیر، دل جنگی،  
مردم بی اسلحه، مرد  
سپاهی، مرد سلحشور،  
انقلاب ادبی، هر  
لشکری شاه دوست،  
شیرنر، جوان پهلوان،  
سر بی تن، نشان بیرق  
ایران

مشت معارف، زمزمه چنگ،  
نوای سه تار، قهقهه قمری و  
کبک و هزار، نوای تازه،  
نغمه خسروانی، سروش  
آسمانی، نغمه های روح  
بخش پهلوی، ناله دروغی و  
فتح جوانان جنگجو، کماندار  
سخت تدبیر، خسروان  
عالمگیر، قشون فداکار،  
بازوی پر زور، سردار نامدار  
، کمان کشیده چو اسفندیار  
، گیو نیو، کشور بی صاحب  
جم، آیینه اسکندری، ملک  
ساسان، اردشیر غیور دراز  
دست، بیرق دشمن، خرابه  
مملکت جم، حمله مصل،  
خصم بد اندیش، سر و سران  
سپه، سرپرست  
لشکر خویش، مرد با تعصب و  
غیرت، هنگامه بی هنگام،  
شعله شمع دلاوری، کشور  
جمشید، خرابه جم، غمزه  
کاری، رایت جمهور، زور  
بازوی جمهور، کشور  
ساسانی، جشن جمشید،  
پادشاه عجم، ملک جم،  
خجسته اردشیر، شهان تاج  
بخش، خسروان باجگیر،  
رستم دلیر، ملک کیانی،  
دشمن دون، ملک کیانی،  
زبان سرخ، کینه جوا  
فراسیاب، ملک جم، تیغ

بلشویک، بیرق قرمز، قاتل این  
لاعلاج، خون خلق، دلخونین، دل  
خونین سپهر دل خون، دل خونین  
شده، خونین کفن، افق خونین،  
اوضاع خونریزی، خون سرخ، وصله  
سرخ هنر کاسه خون، عیدخون دل  
پرخون، حاشیه سرخ شفق دشت  
آغشته به خون، خون ریزی بی  
حساب، شفق سرخ، آلتی خون ریز  
بیرق آشوب زمزمه سوزناک تار،  
زاعهای زشت آهنگ بانگ غلغل  
منکر، نغمه عدالتگین، مهین بیرق  
ایران، ناله لرزنده وحشت انگیز مشت  
جماعت، بیرق جمهور، زمزمه  
عاریت، نوایی هجن، لحن ستیز، ناله  
زار ناله لرزان شده بیرق شیر و  
خورشید زمزمه زنگ، نهضت  
ستارخان و باقرخان، کمیته  
جنگ، خنجر کاری، انقلاب ادباری،  
انقلاب بدبنیاد، انقلاب تزویری  
انقلاب اکبری پدر انقلاب مقدمه  
انقلاب ایران سرداران قشونی، سپاه  
میلیون میلیونی، خسرو انعامگیر،  
کمترین اسیر جهان گیران ایران،  
عهدگیتی ستانی گردان ایران،  
جهان گیر اقلیم، عهدگیتی ستانی،  
لشگر گه عالمگیران، جوانمردان عالم  
گیر، زادگان خسروکشورگشا، دست  
اجنبی تجدید فیروزی صدساله زخم  
مهلک این قوم دژخیم وطن،  
خسروان جهانگیر ایام چنگیزی،  
زوربازوی مزدوریان، سلاله قایل

جابری، آیین عسکری، ابراز زور  
 مند، آیین بربری، تیغ حیدری،  
 مقامات لشکری، حکم زور، یهودان  
 خیبری، جنگ زرگری، فتنه‌های  
 مغول و سکندری، طفل انقلاب،  
 لشکر دشمن، دشمن قوی، نیروی  
 بازو سران سپه ساز، خصم ملک دارا،  
 رزمخواه جبلی، عشقی جنگ ملی،  
 هژبر حمله ور، دلیر وطن، حلقوم  
 اجانب، شیرنر سگ اجنبی دیده،  
 خصمدنی، اولاد شمر ملعون، دور  
 چنگیز دست عدو، سو سیال انقلابی  
 فشار خصم جنوب ایل بختیاری، تیغ  
 خصمان حربۀ تکفیر لشسربافتح  
 وظفر، دل پرداغ مرگ عاشق ناکام  
 نوجوان مرده، دختر نا کام، سفید  
 کتانی تازه غنچه بپیچیده پیکرش  
 محکم، تیره خوابگاه عدم، دختر  
 ناکام، زن ناکام مرده، این بگور جوان  
 رفته سیه اختر جوان مرده، زن ناکام  
 مرده سیه مدفن، سپیدکفن، نعش  
 جگرگوشه، سفید کفن، خداحافظی  
 جاویدان، داغ دیده پدر، زیر خاک  
 سیه فام، خاک تیره، بدنام مرده شو،  
 مرده شوی بی سروپا، آن مرده شوی  
 ادباری، زیر خاک سیه فام، آن مرده  
 شوی دل چرکین، کهنه مرده شوی  
 لعین، زمان کشتن افواج مرده شو،  
 زنده در مزار، خریدار مرده شوی،  
 مرده شوی دون، سیه پوش یکی  
 مادر دختر مرده، عفن و مرده نمابو،  
 جمجمه خلق کهن، مرده دلی، مرده

فریدون، زور آورانی دلیر، نره  
 شیر، دوره باستان، رزم خاک  
 پاک، قائد شجاع، سر چون  
 سنگ خارا سخت، دوره  
 کسرا، دشمن فولاد پنجه،  
 نکو خسرو گیتی ستان، دور  
 ساسانیان، کشور جم، کشور  
 دارا، پایه جم جایگاهی،  
 بازوی پر زور، آسمان  
 قدردقهرمان خیـز،  
 سردادگستری کبک زخمی،  
 سیل گوه ساز، سیل کوه  
 کن، افواج جنایتگران، آهوی  
 جان شکار دو چشمت به گاه  
 خشم، ضرب دگر، نیش جگر  
 خوار خار کاوه حداد،  
 سردارهای مانده زکاو  
 یادگار، کاوه حداد، (۲بار) در  
 فش کاویان، درفش کاویانی  
 (۲بار ضحاک مار دوش،  
 چنگیز پی خجسته،  
 نادر سردار، نادر گیتی ستان،  
 دکه حلاج نامی، نادر ناکام  
 نامدار، دوره ننگین چنگیزی،  
 دوره چنگیزیان، تخم حرام  
 مغول یا تتر، دور ترک بازی،  
 ترک خونخوار و سیاوش  
 ایرانی خط سرخ، سرخی  
 یاقوت، دل چون لاله، بی نیاز  
 از همه چیز همچو بلشویک،  
 دشت بی لاله، لاله گلگون و  
 لاله داغدار خون سیاوش،

سرخن، آه دل مرده، دو هزار آیت  
 مرگ، داغ کهن، انجمن خلوت  
 خاموشان بسترخفتن، داروی عدم نو  
 شان مهدآسودن از یاد فراموشان  
 جای پیراهن یکتای به تن پوشان،  
 کله‌مدهوشان، کالبدبیجانی، نوجوان  
 مرده، اندوه جوانمرگی، یگانه  
 دخترناکام، زنده درمزار، خریدار  
 مرده شویان، مرده شوی دون، مردم  
 چومرده استادۀ ایران، مرده‌برون  
 ازمزار، کالبد بیجانی، بقعه‌چون مقبره،  
 تیره کفن، نوجوان مرده، اندوه جوان  
 مرگی، کفن تیره، تیره کفن، مرده  
 ماتم زده، مزار انوشیروان، خفته در  
 مغاک، شمع مرده، تازه لش، نعش  
 ده ساله پسر، نعش زهم پاشیده‌ایی،  
 نعش وطن، نام مرده، حب مرده،  
 عروس مرگ، دربسته گورستان،  
 انجمن مرده، اتاق انتظار مرگ، زن  
 شومرده هندوی، طفل دو ساله مرده،  
 مرگ طبیعی، شراب مرگ، درآرزوی  
 درک نیستی، مرگ

دشمن خونی خسروان، خون  
 فاسد این خلق، رنگ میمون  
 خون، اجساد بی‌شمارۀ خون  
 از جسدبرون، خون جوانان  
 وطن، خون خائن، به خاک و  
 خون شناور خویش، خون  
 ریش، سر خونین، دل پر  
 خون، مایه فلاکت و خون  
 جگر، ملت بی خون، سیل  
 خون ریز، انقلاب خونین،  
 چشم خون ریز ۲بار، تاریخ  
 خونین، خون نجس، امیری  
 تبه کار و خونریز و دون،  
 خون صد سلسله، ترک  
 خونخوار ۲، دلی چو کاسه  
 خونی، رنگ خون رنگ  
 میمون مینو، دربارخون،  
 خون فاسد، هواخواهان  
 خونخواه



## منابع

اندیشه ترقی و حکومت قانون (۱۳۵۱)، آدمیت، فریدون، عصر سپهسالار، تهران: خوارزمی.  
اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی (۱۳۵۷)، آدمیت، فریدون، تهران: پیام.  
ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران (۲۵۳۵)، آدمیت، فریدون، تهران: پیام.  
جامعه‌شناسی هنر (۱۳۵۴)، آریان پور، امیرحسین تهران: دانشگاه تهران، انجمن کتاب  
دانشجویان.

از صبا تا نیما (۱۳۷۲)، آریین پور، یحیی، تهران: زوار.  
پنج دیدگاه در کشمکش‌های اجتماعی (۱۳۵۴)، آکوف، آلن و تایلر تبریز: نوبل.  
دیوان اشعار، ایرج میرزا (۱۳۵۲)، [محمد جعفر محبوب]، نشر اندیشه، تهران.  
دیوان اشعار بهار، محمد تقی (۱۳۸۲)، براساس نسخه چاپ ۱۳۴۴، تهران: آزاد مهر.  
درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات (۱۳۷۷)، مجموعه مقاله، پوینده، محمد جعفر تهران: نقش  
جهان.

شرح آثار و احوال ایرج میرزا دهباشی (۱۳۸۷)، علی، تهران: اختران.  
ادبیات معاصر ایران (شعر) (۱۳۸۱) روزبه، محمد رضا، تهران: نشر روزگار.  
ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت (۱۳۸۰)، شفیع کدکنی، محمدرضا،  
تهران: سخن.

برکران بیکران صبور (۱۳۸۲)، داریوش، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.  
برخی بررسیها درباره جهان بینیها در ایران (۱۳۵۸۰)، طبری، احسان، تهران: انتشارات آلفا.  
تاریخ مشروطه ایران (۱۳۴۰)، کسروی، احمد، تهران: امیر کبیر.  
جامعه‌شناسی کینگ (۱۳۴۶)، ساموئل، [مشفق همدانی]، تهران: امیر کبیر.  
فلسفه و علوم انسانی (۱۳۵۷)، گلدمن، لوسین واتسن، رابرت گرانت، [حسین اسد پور  
پیرانفر]، تهران: جاویدان.  
تاریخ قاجار (۱۳۴۰)، [عباسقلی آذری]، تهران: بی نام.

## پایان نامه

تأثیر تحولات سیاسی عصر مشروطه بر ساختار شعر شاعران این دوره، فهیمه اسدی، دانشگاه  
تهران، ۱۳۸۹.